

تالنگر **نساء ظن**



رقم خورد و هر چه با لیلیا بیشتر آشنا می شدیم دلمان بیشتر برایش می سوخت. لیلیا که حالا با ما خودمانی تر شده بود از خانواده اش بریمان گفت که وضع مالی خوبی ندارند و پدرش کارگر بوده و به دلیل مشکلی که برای یکی از پاهایش در محل کارش پیش آمده دو سالی می شد که نتوانسته سر کار برود و برادر بزرگشان که تنها ۱۵ سال داشت و یکی دیگر از خواهرانش که او هم دستفروش شده مجبور شدند ترک تحصیل کنند و نان آور خانه شوند و...

وقتی به خانه رسیدیم سریع به سراغ کیفی که کادو کرده بودم رفتم و آن را از داخل کمد در آوردم و پیش مادرم بردم و گفتم مامان خیلی از شما ناراحتم. مادر با تعجب نگاهم کرد و گفت چرا دخترم، مگر چه کار کردم؟ گفتم یادته این کیف رو که خاله به مناسبت تولدم برام خریده بود و من هم قبلاً برای مدرسه کیف خریده بودم را دادم به شما گفتم چون دو تا کیف دارم و یکی اضافه است رو بدین برای جشن عاطفه ها، اون روز شما اونقدر امروز و فردا کردید که مدرسه ها باز شد.

امروز با به دختر توی مدرسمون دوست شدم که کیف و کفشش تقریباً پاره بود. این کیف می تونست یکی مثل اون رو خوشحال کنه. مادرم وقتی دلیل ناراحتی مرا فهمید دستی روی سرم کشید و گفت قربون دختر بامحبتم برم که این قدر بزرگ و بافهم شده که به فکر کمک به دیگرانه. آره مادر حق با تونه، من کوتاهی کردم. حالا برای اینکه جبران کنم فردا میام مدرسه و با پانه ای که دوستت ناراحت نشه این کیف رو بهش هدیه می دم. قول می دم جوری برنامه ریزی کنم که اصلاً احساس نکنه که بهش ترحم کردیم و ناراحت نشه. همه چیز رو بسپار به من.

هدیه ای برای تو



نویسنده: نساء غلامیان

نزدیک در مدرسه که رسیدم بوی کلاس و درس تمام مشامم را پر کرد. برگشتم لبخندی به مادرم زدم و کیفم را روی شانه هایم کمی جابه جا کردم و بعد از خداحافظی از او وارد حیاط شدم. از اینکه کلاس پنجمی شده بودم در پوست خودم نمی گنجیدم. احساس می کردم حالا که بزرگ تر شده ام اطرافیان شخصیت دیگری برایم قائلند. از شوق دیدن همکلاسی های سال قبل سر از پا نمی شناختم. سریع چشمم گرداندم تا بلکه یکی از آنها را ببینم. هنوز حیاط را درست و کامل ندیده بودم که با تکان دادن دستی متوجه زهرا همکلاسی ام شدم. سریع به سمتش رفتم و همدیگر را بغل کردیم و چون خیلی وقت بود همدیگر را ندیده بودیم، کلی ذوق کردیم. زهرا نگاهی به سر و وضع انداخت و گفت «کیفش رو نگاه کن چه قشنگه، تازه خانم با کفشش هم ست کرده!» لبخندی زدم و گفتم «نه اینکه کیف شما قشنگ نیست، شما که با ساعتت ست کردی خانم...»

در حال گفت و شنود با هم بودیم که متوجه نگاه سنگینی شدم. سر بر گرداندم و دختری را دیدم که روی سکو نشسته و با چشمانی غمبار و حسرت زده به ما نگاه می کند. رو به زهرا کردم و گفتم اون دختر رو می شناسی؟ زهرا نگاهی به او انداخت و گفت نه، تا حالا ندیدمش. مثل اینکه تازه اومده و گرنه دوستاش کجان؟ دوباره نگاهش کردم، ظاهر و کیف و کفشش نه تنها نو نبودند بلکه به نظر می رسید چندین سال هم از آنها استفاده و مندرس شده بودند. رو به زهرا کردم و گفتم بیا بریم پیشش، انگار خیلی تنه است و تازه به این مدرسه اومده. زهرا سری به علامت تأیید حرف هایم تکان داد و به سمت دختر رفتیم. در این فکر بودم که با چه جمله ای سر حرف را باز کنم که

زهرا پیش دستی کرد و گفت سلام من زهرا، اینم دوستم محیاست؛ اسم تو چیه؟ دختر با صدای گرفته و آهسته ای گفت سلام اسم منم لیلیاست. لبخندی زدم و گفتم تازه اومدی این مدرسه یا هنوز دوستات رو پیدا نکردی؟ لیلیا که تازه یخش آب شده بود و احساس راحتی می کرد گفت نه، تازه اومدم و هیچ کس رو نمی شناسم و تا آمد حرفش را ادامه بدهد زنگ زده شد و مجبور شدیم وارد صف شویم. چیزی که خیلی خوشحالمان کرد این بود که بخت با ما یار بود و هر سه در یک کلاس افتادیم. بعد از پایان درس زنگ تفریح زده شد و ما برای آشنایی بیشتر وارد حیاط شدیم. زنگ تفریحی که فکر می کردم به ما خیلی خوش بگذرد برای من و زهرا طور دیگری

دانشتی های پزشکی

* آیا می دانید؟ رنگ های افزودنی در نوشابه ها، ساندیس ها، کیک ها و آدامس ها همه سرطان زا هستند.

* آیا می دانید؟ گاز CO2 موجود در نوشابه ها سبب پوکی استخوان می شود.

* آیا می دانید؟ ریحان خاصیت ضدپیری دارد و مصرف لیموترش برای جلوگیری از سرطان مفید است.

* آیا می دانید؟ در هر یک گرم خاک، حدود ۱۰ میلیون باکتری زندگی می کنند.

* آیا می دانید؟ یکی از عوامل بسیار مهم بی خوابی استفاده بیش از حد قند و شکر است.

* آیا می دانید؟

داستانک تصویری: عاقبت شوخی نا بجا

در این دو تصویر به ظاهر مشابه ۱۰ تفاوت وجود دارد. ابتدا با مداد دور قسمت هایی که اختلاف دارند خط بکشید. در پایان یکی را به دلخواه رنگ آمیزی کنید. این سرگرمی باعث افزایش دقت بینایی و تقویت ذهن شما می شود.

